

آخرین شلیک مری

شش سال است که مری تیراندازی هستم.
• تا به حال شده ناخواسته به کسی شلیک کنی؟

نه، اولین بار است.

• حالا جواب سؤال اولم را بده.

چی بود؟

• چرا بابک را کشتی؟

من عمدی نداشتم، ناخواسته بود.

اشکال ندارد. یک شب که در بازداشتگاه باشی، واقعیت را به خاطر می آوری. کار آگاه، سپس بابا پرس جنایی تماس گرفت و با اشاره به دو دلیل، شاهین را به عنوان قاتل معرفی کرد و درخواست کرد حکم بازداشتش صادر شود. بابا پرس وقتی دلایل او را دید، قبول کرد و شاهین برای شناسایی انگیزه اش از قتل روانه بازداشتگاه آگاهی شد تا صبح روز بعد دوباره بازجویی شود.

شما خواننده گرامی برای ما بنویسید
کار آگاه با اشاره به چه دلایلی شاهین را به
عنوان قاتل بازداشت کرد. جواب معما را به
شماره ۱۱۲۲۴۳۰۰۰ پیامک کرده و در مسابقه
معمای پلیسی شرکت کنید. هر هفته به دو نفر
به قید قرعه جایزه پرداخت می شود.

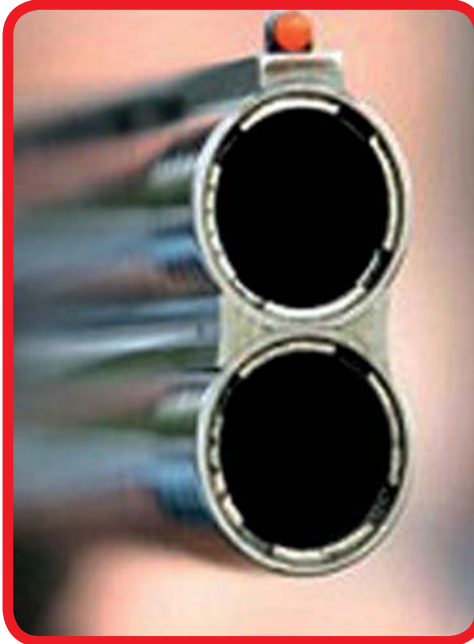
پاسخ معمای پلیسی برادر کشی در جنگل

سروان میری پس از بررسی صحنه قتل با
کشف سه سر نخ توانست راز جنایت را فاش کند.
۱- در عمق جنگل طناب رخت پیدای می شود
که فرد بخوابد با پیدا کردن آن خود کشی کند.
از سوی دیگر اگر او طنابی را با خود می آورد،
برادرش متوجه می شود و رفتاری نشان دهنده
تصمیمش برای خود کشی نبود.

۲- زیر جسد خشک بود در حالی که قاتل ادعا
کرده بود پس از شروع بارندگی سراغ برادرش
رفته و جسد او را پیدا کرده و با بریدن طناب آن
را پایین آورده بود.

۳- اگر حسین خود کشی کرده بود، باید
وسیله ای در محل دیده می شد که بالای آن
رفته و خود کشی کرده باشد.

در مسابقه شماره گذشته ۱۹۰۲ نفر
شرکت کرده که ۶۷۳ نفر پاسخ صحیح داده
بودند. از میان پاسخ های صحیح هانی امیدی
از تهران و غزاله ملکی از شیروان به قید قرعه
برنده شده اند.



برایش ارسال کند. بعد هم تحقیق از عباس را آغاز کرد.

• حادثه چطور رخ داد؟

به همکاران توضیح دادم.

• من افسر پرونده هستم و می خواهم همه چیز را کامل

توضیح دهید.

مرد جوان وقتی این جواب را از کار آگاه شنید، بدون هیچ مکثی به
تشریح ماجرا پرداخت و گفت: بابک عاشق تیراندازی و شکار بود. امروز
اصرار کرد همراهشان بیایم. به دلیل این که برنامه خاصی نداشتم، قبول
کردم. همراه او و مری اش به اینجا آمدیم. قرار شد من قوطی های خالی
را پیدا کنم و بابک آنها را روی تخته سنگی بچیند و بعد تیراندازی کنیم.
وسایل را در فاصله ۳۰۰ متری تخته سنگ گذاشتیم و من و بابک دنبال
قوطی رفتیم و شاهین هم مشغول تمیز کردن اسلحه هاشد. چند قوطی
پیدا کردم و به بابک دادم و در حال چیدن آنها روی سنگ بودم که صدای
شلیک گلوله را شنیدم. من پشت به بابک بودم. وقتی برگشتم، او غرق در
خون روی زمین افتاده و اسلحه شکاری در دست شاهین بود.

• شاهین و بابک با هم اختلافی نداشتند؟

من شاهین را امروز برای اولین بار دیدم، اما رفتارشان با هم دوستانه بود.
سروان سپس به تحقیق از شاهین پرداخت. مردی جوان با قدی بلند
که خیلی آرام و خونسرد بود. کار آگاه بر که تحقیق را جلوییش گذاشت و
پرسش ها را شروع کرد.

• چرا بابک را کشتی؟

شاهین با همان آرامشی که در چهره و رفتارش بود، پاسخ داد: این طور
که شما می پرسید، یعنی من او را کشته ام و مرتکب قتل شده ام. در حالی
که این طور نیست و گلوله از اسلحه ام شلیک شد و به او اصابت کرد. تیر
ناخواسته شلیک شد و عمدی در کار نبود.

• چطور گلوله شلیک شد؟

در حال تمیز کردن لوله اسلحه و بررسی آن بودم که گلوله ای شلیک
شد. فکر می کردم اسلحه خالی است. بابک پشت به من ایستاده بود که
گلوله به او اصابت کرد. سریع خود را به او رساندم و خیلی تلاش کردم تا
جلوی خونریزی را بگیرم، اما نشد و جان باخت.

• چند وقت است، شلیک می کنی؟

وحید شکری

صدای شلیک گلوله سکوت کوهستان را شکست. چند دقیقه بعد مردی
با صدای لرزان با اورژانس تماس گرفت و درخواست کمک کرد. مرد جوان
روی زمین افتاده بود و گلوله به سمت چپ سینه اش اصابت کرده بود. در
کنارش اسلحه شکاری قرار داشت. عباس و شاهین سعی کردند جلوی
خونریزی را بگیرند. هر چه زمان می گذشت، شدت خونریزی بیشتر می شد.
نفس های بابک به شماره افتاده بود.

حدود پنج دقیقه بعد، آمبولانس اورژانس در دامنه کوه توقف کرد.
امدادگران کیف کمک های اولیه را برداشتند و خود را به محل افتادن
بابک رساندند. وقتی نبض او را گرفتند، متوجه مرگش شدند. به خاطر
مشکوک بودن ماجرا، موضوع را به پلیس اطلاع دادند و وقتی ماموران
آمدند، گزارش ماجرا را به آنها داده و راهی پایگاه خود شدند.

زمانی که بابا پرس جنایی از ماجرا با خبر شد، دستور داد کار آگاه ویژه قتل
پلیس آگاهی در محل حاضر شود و به تحقیق در این باره بپردازد و گزارش
خود را اعلام کند. سروان میری آن روز کشیک قتل بود و بعد از اطلاع از
ماجرا راهی محل تیراندازی در کوه های شمال شهر شد.

وقتی به محل تیراندازی رسید، تحقیقات خود را آغاز کرد. جسد متعلق
به جوانی حدود ۳۰ ساله بود که گلوله به بالای قلبش اصابت کرده بود.
طاق باز روی زمین افتاده و رد خونی در کنارش بود. اسلحه شکاری هم در
فاصله نیم متری او روی زمین افتاده بود.

سراغ افسر کلانتری را گرفت تا گزارش اولیه ماجرا را بگیرد. سربازی
که در محل بوده افسری اشاره کرد که در حال تحقیق از دو مرد
جوان بود. «جناب سروان، ستوان اکبری افسر تجسس کلانتری هستند.
آن دو نفر هم دوستان مقتول هستند.»

صدایش کن، باید ببینم چه اتفاقی افتاده اینجا.

چشم.

چند دقیقه بعد افسر کلانتری خود را به سروان رساند و بعد از احترام
نظامی شروع به تعریف ماجرا کرد: «حدود ساعت سه بعد از ظهر بود که
امدادگران اورژانس به ما خبر دادند، مردی بر اثر اصابت گلوله در دامنه
کوه جان باخته است. مقتول به نام بابک، پسر پولداری بود که تیراندازی
و شکار بهترین تفریحش بود. امروز همراه یکی از دوستانش که مری
تیراندازی است و همسایه شان برای تمرین تیراندازی به اینجا آمده بودند.
البته من فکر می کنم هدفشان شکار بوده، اما از ترس این را می گویند.

• حادثه چطور رخ داد؟

بابک در حال چیدن قوطی های خالی روی تخته سنگی بوده و همسایه
آنها هم دنبال قوطی می گشته که ناگهان گلوله ای از اسلحه شاهین شلیک
می شود و به بابک اصابت می کند. آنها خیلی تلاش می کنند که او را نجات
دهند، اما پسر جوان جانش را از دست می دهد.

آن طور که شاهین می گوید: در حال آماده کردن اسلحه بوده و نمی دانسته
گلوله داخل آن است. ماشه را می چکاند که گلوله ای شلیک می شود.

• مرد همسایه چه می گوید؟

ادعا می کند در حال جمع کردن قوطی خالی بوده و نفهمیده چه اتفاقی
رخ داده است.

کار آگاه سپس سراغ دکتر رفت تا ببیند از حرف های او سرنخی به
دست می آورد یا نه. دکتر رضایی که کار بررسی جسد را تمام کرده بود،
گفت: همین یک گلوله باعث پارگی رگ اصلی و خونریزی شدید شده
است. به خاطر شلیک مستقیم آن هم از فاصله نزدیک، گلوله از پشت
کتف، خارج شده است.

ظاهر ام نشان می دهد آثاری از درگیری روی بدن پسر جوان وجود ندارد.
سروان پس از صحبت با دکتر از او خواست گزارش کامل معاینات را